گفت وگو با اردشیر امیر ارجمند استاد دانشگاه

انتخابات آزاد؛ مؤلفه دموکراسی

قسمت اول

یوسف ناصری

در کشور ما، مانند هر جای دیگر دنیا تعابیر مختلفی از دموکراسی مورد بحث و گفت‌وگو بوده است. اما ظاهراً تفاوت نگرش در این عرصه به یک چالش فکری عظیم تبدیل شده و در چند ساله اخیر برخی از صاحبنظران و استادان دانشگاههای ایران تلاش نموده اند تا تفسیر انسانی و بهتری از این دستاورد بشری ارائه بدهند.

یکی از این استادان، دکتر اردشیر امیرارجمند استاد دانشگاه شهید بهشتی و رئیس مرکز حقوق بشر این دانشگاه است. در گفت وگو با امیر ارجمند مباحثی مرتبط با دموکراسی مطرح گردیده است. این گفت وگو در پی می آید.

از زوایای متعددی می توان به مقوله دموکراسی توجه نشان داد و به بررسی و تجزیه و تحلیل مباحث مرتبط با آن پرداخت. اما در اینجا می خواهم بدانم به نظر شما چه مؤلفه هایی را به عنوان مؤلفه های اصلی دموکراسی برمی‌شمارید؟

به طور قطع کسی نمی تواند تعریف واحد و کاملی از دموکراسی ارائه کند و مؤلفه های واحد و بلامنازعی را در مورد دموکراسی برشمارد. در کشورهایی که دارای دموکراسی پایدار و ریشه دار هستند به تفکیک مفاهیم مختلف دموکراسی پرداخته می شود و دموکراسی را از منظرهای مختلف مورد بررسی قرار می دهند.

من هم نمی توانم به راحتی چند مؤلفه را نام ببرم و بگویم مؤلفه های دموکراسی شامل این موارد است. اما در مجموع، دموکراسی را مشارکت مؤثر مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق انتخابات آزاد، رقابتی و منصفانه می دانم. شخصاً با توجه به اوضاع و احوال کنونی کشور، دموکراسی را بیشتر به عنوان روش مورد توجه قرار می دهم تا به عنوان ارزش.

البته چنین نگرشی به این معنا نیست که نمی تواند ارزش باشد، بلکه به منظور ارائه راهکار و برنامه عملی نیاز داریم که در وهله اول دموکراسی را به عنوان یک روش تلقی کنیم. در واقع ما مثلثی داریم که حاکمیت قانون به عنوان سیستم، دموکراسی به عنوان روش حکومت کردن و حقوق بشر به عنوان مبنای ارزشی سه ضلع آن هستند. اما هر یک از این ارکان را باید در جایگاه خودش و البته در ارتباط با دو ضلع دیگر مورد توجه قرار دهیم. به عنوان مثال، اگر دموکراسی را صرفاً به عنوان «روش» در نظر بگیریم یعنی فارغ از حقوق بشر، ممکن است که موضوع دیکتاتوری اکثریت تحقق پیدا کند و توافق وجدان جمعی در مغایرت با حقوق بنیادین بشر قرار بگیرد. بنابراین ما دموکراسی را به عنوان روش مورد تأکید قرار می دهیم ولی آن را در پیوند با یک مجموعه می بینیم.

به اعتقاد من، در شرایط کنونی باید دموکراسی در دو لایه متفاوت مورد توجه قرار گیرد: اول اینکه دموکراسی، زاده طبیعی نظامهای تولیدگر است. به عبارت دیگر، دموکراسی پدیده ای است که از درون نظامهای تولیدگر بیرون می آید و اگر تولید وجود نداشته باشد دموکراسی به صورت طبیعی به سختی قابل پدیدار شدن و پیدایش است. همچنین، دموکراسی به عنوان یک پدیده پایدار با فرهنگ بردباری ارتباط دارد و این موضوع با زیرساخت های سنگین اجتماعی مرتبط است. در اینجا صرفاً مقوله اقتصادرا به عنوان زیرساخت سنگین فرض نمی گیرم، بلکه فرهنگ هم به جهت اینکه در درازمدت تغییر می کند به عنوان زیرساخت سنگین در نظر می گیرم و در این لایه حرکت به سوی دموکراسی را حرکتی بطئی، تدریجی و توسعه ای می دانم که حوزه آن می تواند به تدریج وسیع تر و مؤثرتر شود.

بحث دوم این است که دموکراسی در عین حال در کوتاه مدت و میان مدت هم می تواند به عنوان روش حکومت کردن مورد توجه باشد. اگر ما دموکراسی را به عنوان روش در نظر بگیریم، بیش از هر چیزی دموکراسی در حق انتخاب و فرایند انتخاب تجلی پیدا می کند و این یعنی حق تعیین سرنوشت و امکان انتخاب. انتخاب هم می تواند آگاهانه و مؤثر باشد و هم ناآگاهانه و غیرمؤثر. البته من نمی خواهم بین آگاهی و مؤثر بودن رابطه مستقیم قائل شوم. اما به هر طریق، بدین درگاه می توانم با مشارکت آگاهانه و مؤثر و دموکراسی توأم با مشارکتی که آگاهانه و مؤثر نیست باید تفکیک قائل باشیم.

در اینجا بحث امکان انتخاب حائز اهمیت است و باید توجه داشته باشیم که در دموکراسی به عنوان روش، چندان دغدغه مبنای حکومت و مبنای مشروعیت نداریم و صرفاً بدین طریق می خواهیم اداره امور عمومی با مشارکت و در کنار رأی مردم صورت بگیرد و حکومتی مشروع است که متکی به آرای عمومی باشد. صحبت در مورد اینکه منبع قدرت هم مردم هستند یا نه، یک بحث ثانویه است. هرچند که در دموکراسی به معنای کنونی آن، منبع قدرت مردم هستند و اداره امور عمومی هم طبق نظر و رأی مردم صورت می گیرد و قواعد و ارزشهای قدسی خاصی، اراده مردم را محدود نمی کند. من می خواهم بگویم که بحث اصلی حتی بیش از آنکه در مورد مبنای مشروعیت باشد درباره روش حکومت کردن است و براین اساس، روش حکومت کردن باید بر مبنای رأی و انتخاب مردم باشد.

حاکمیت قانون به چه نحو باید حالت اجرایی پیدا کند که منجر به دیکتاتوری اکثریت هم نشود و تداوم دموکراسی را دچار مشکل نسازد؟

حاکمیت قانون در سه لایه صوری، کلی و ماهوی مطرح می شود. وقتی ما از حاکمیت قانون به مفهوم صوری صحبت می کنیم، حاکمیت قانون یعنی وجود یک سیستم حقوقی. یک کشور بدون یک سیستم حقوقی نمی تواند ادامه حیات مناسب بدهد و توسعه پیدا کند و یک سیستم حقوقی باید از سطحی از صلابت و روشنی برخوردار باشد. در این زمینه باید بر این دو نکته اساسی تأکید کرد: یکی، روشن بودن سلسله مراتب منابع حقوقی و مراجع وضع کننده قواعد است و دیگری، نظارت گسترده و مؤثر بر رعایت این سلسله مراتب. وقتی این دو مؤلفه تحقق پیدا کند، اولین لایه از قانونمداری تحقق پیدا کرده است. مشکل اساسی ما نیز در کشور در وهله اول در همین خصوص است. یعنی سلسله مراتب منابع حقوقی ما مشخص نیست و نظارت مؤثر و گسترده از جمله توسط مردم که به تعبیری ناظر نهایی است صورت نمی گیرد. سیستم حقوقی ما دارای نقص اساسی است و به دلیل وجود چنین نقصی، گاه برخی معتقدند که ما اصلاً سیستم حقوقی نداریم. چون تا سیستم نباشد، ارزشها، قواعد و اصول نمی توانند به صورت صحیح جریان پیدا کنند. بنابراین بحث ما، در سلسله مراتب منابع و نوع نظارت است. ما الآن مراجع نظارت کننده زیادی داریم ولی نظارت در چارچوب معین، منظم و نظام مند تبیین شده انجام نمی شود.

لایه دوم حاکمیت قانون، لایه «کلی» است که رابطه دولت با حقوق را مشخص می کند و دولت قانونمدار، دولتی است که دارای اندرون و ماهیت حقوقی باشد و در واقع باید رابطه مستقیمی بین حقوق و دولت برقرار باشد. هر دولتی باهر ماهیتی نمی تواند قانونمدار باشد. به این تعبیر، دولت قانونمدار نام دیگر دولتهای مدرن است. دولتهای قدیم، دولتهای ناظم بودند و نوع رابطه بین مردم و دولت روابط انتظامی بود و نه حقوقی.

حاکمیت قانون در مفهوم «ماهوی» چیزی فراتر از سیستم است و در واقع، آن نظام حقوقی هست که قواعد حقوقی در آن منطبق باارزشهای موردقبول جامعه و استانداردهای حقوق بشری باشد.

انتخابات مورد قبول در حیطه دموکراسی ۳ ویژگی دارد: توأم با مشارکت است رقابتی است و عادلانه و منصفانه برگزار می شود

سلسله مراتب منابع حقوقی باید به چه ترتیب باشد و الآن وضع آن در جامعه ما چگونه است؟

بایدمشخص باشد چه مراجعی، باچه آیینی و در چه حوزه ای حق وضع مقررات دارند و مقررات وضع شده توسط هر نهاد چه شأنی دارد و چه سلسله مراتبی بین آنها برقرار است. در شرایط کنونی در هر چهار مقوله، نظام حقوقی ما با اشکال مواجه است. مراجع قانونگذاری، آیین وضع، حوزه صلاحیت وشأن مصوبات کاملاً و همیشه مشخص نیست.

شما دموکراسی را زاده طبیعی نظامهای تولیدگر دانستید. حال در مورد دموکراتیزاسیون هم صحبت کنید.

دموکراتیزاسیون یک فرایند است. نظامهای تولیدگر به طور تدریجی و بطئی به دموکراسی دست یافته اند. اما ما نمی توانیم پروژه دموکراسی خواهی را تعطیل کنیم و به انتظار بنشینیم تا آن تحول تدریجی و قطبی کاملاً صورت بگیرد. ما می توانیم اقداماتی انجام دهیم و باعث شویم صورتهایی از دموکراسی در کشور ما تحقق پیدا کند و این تحولات بطئی بعد می گردند. لذا ما می توانیم در یک برنامه کوتاه مدت و یامیان مدت، برنامه دموکراسی خواهی و دموکراتیزاسیون را برجسته سازیم و دنبال کنیم. در واقع تنها در دموکراسی به معنای روش است که ما می توانیم چنین کاری انجام دهیم. به عبارت دقیق تر، اگر ما صحبت از دموکراسی ماهوی داشته باشیم،باید بپذیریم که دموکراسی ماهوی ناشی از قدرت نیروهای مولد مطالبه گر هست و چنین نیروهایی، قدرت برنامه ریزی دارندو مطالباتی رامطرح می کنندو سرپرستی انسان برانسان را قبول ندارند و به شکلی می خواهند از حوزه برابر با دیگران حرکت کنند و حق تعیین سرنوشت را در عمیق ترین و پایدارترین لایه های زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کسب نمایند و در تعیین سرنوشت خودشان مشارکت کنند.

یعنی افراد تولیدگر دراینداز جنبه اقتصادی خود را تقویت کرده و سپس خواسته خود را مطرح می کنند؟

بله؛ دموکراسی در نظامهای تولیدگر به وجود آمده و افراد براساس توان خود، خواسته شان را مطرح کرده اند. چون قدرت تولید دارد پس می تواند سازماندهی هم داشته باشدو مطالبات خود را بیان وپیگیری کند. من نمی خواهم بگویم ایجاد و استقرار دموکراسی صددرصد به تولید وابسته است ولی به شدت با آن ارتباط دارد.

تجربه های تاریخی هم نشان می دهد که دموکراسی در کشورهای تولیدگر رشد کرده است. چون کسی که مالیات می دهد از دولت نیز می خواهد و او را مجبور می کند که پاسخگو باشد. فرد تولیدگر به علت تولید و مشارکت اقتصادی و کسب قدرت اجتماعی، توان سازماندهی می یابد و می تواند قدرت را به عقب بنشاند و سهم خود را از حکومت بگیرد.

اگر دولتی با اتکای به منابع طبیعی، بودجه سالیانه اش را تنظیم و امور را اداره کند، افراد چندان خود را دراین زمینه صاحب نفع نمی دانند و از دولت هم چندان توضیح نمی خواهند و دولت پاسخگو نخواهد بود. چون دولت، مردم را ذی نفع نمی داند و شما هم امکان، وسایل و شبکه های لازم را برای طرح مطالبات خودتان ندارید. اما وقتی تولید صورت می گیرد این لوازم وابزار هم در دست تولیدگر قرار می گیرد. در دموکراسی های کلاسیک مثل انگلیس و ایالات متحده هم که سنت دموکراتیک داشته اند این روند دیده شده است.

در کشورهای فاقد نیروی مولد، طرح این مطالبات جنبه ایده آلیستی دارد؟

خیر؛ درست است که ما نیروهای قوی مولد نداریم ولی این به معنای این نیست که ما نمی توانیم دموکراسی داشته باشیم و یااینکه هیچ سطحی از دموکراسی را نمی توانیم تجربه کنیم. ما می توانیم پروژه دموکراسی به معنای روش را اجرا کنیم و سپس این روش دموکراتیک، فضای لازم را به وجود می آورد که ما بتوانیم به تولید و توسعه اقتصادی مناسب هم دست پیدا کنیم. به اعتقاد من طرح مباحثی همچون تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی و یا بالعکس آن صحیح نیست. چون اساساً این دو حوزه رابطه تنگاتنگ و درونی باهمدیگر دارند.

در دوره استقرار دموکراسی در یونان باستان حق انتخاب مردم وجودداشت و این حق در دوره مدرن به اکثریت مردم تعمیم یافت. چرا این نگرش شکل گرفت که افراد باید در تعیین سرنوشت خودشان مؤثر باشند و حوزه تصمیم گیری محدود به گروهی از افراد غیرمنتخب نباشد؟

دموکراسی استقرار یافته در یونان باستان متعلق به مردان آزادی بود که دارای سطحی از توانمندی بودند و کسی که دارای توان و مشارکت اقتصادی بود می توانست در دموکراسی شرکت کند و نظر خودرا اعلام نماید. در عصر صنعتی شدن، قشر بسیارسویعی از افراد در چنین جایگاهی قرارگرفتند و دارای حق انتخاب شدند.

به نظر من، هر انسانی تمایل دارد اعمال اراده کند و این اعمال اراده غیر از طبیعت، توسط دیگران و یا دولت محدود می شود. گاهی اوقات، فرد امکان کارزدن اراده مخالف را ندارد و گاهی اوقات چنین امکانی را به دست می آورد. وقتی که جوامع غربی صنعتی شدند و طبقه تولیدکننده صاحب قدرت و امکانات شد توانست امکان مشارکت خودش در عرصه سیاسی و اجتماعی را تحقق ببخشد.

درواقع، بورژوازی دیگر نمی خواست رأی ونظر فئودال را بپذیرد. قبلاً فئودال ها حکومت می کردند ولی الآن کسی که صنعتگر هست و به تولید می پردازد، دارای پول و ثروت شده و قدرت سازماندهی پیداکرده است می خواهد در جامعه اش تأثیرگذار باشد و خواهان آن است که حق انتخابش به رسمیت شناخته شود. اصولاً کسی مایل نیست، دیگری سرپرست او باشد. حق تعیین سرنوشت به این معنا است که اراده افراد به رسمیت شناخته شود. به اعتقاد من، تفاوت انسان با سایر موجودات در همین حق انتخاب و امکان حق انتخاب است. اگر انسانی بخواهد حق انتخاب خودش را به دیگری واگذار کند از شأن انسانی نزول کرده است.

بالاخره افراد فرضاً در انتخاب نمایندگان پارلمان مجبورند حق تصمیم گیری را ولو به طور موقت به وکلای خود واگذار کنند. آیا این نوع اعطای وکالت، انسان را از شأن انسانی اش تنزل نمی دهد؟

دموکراسی غیرمستقیم، یک نوع دموکراسی است که شرایط اجتماعی به نوعی آن را تحمیل می کند. در این نوع دموکراسی، حق انتخاب واگذارنمی شود، بلکه بخشی از حق مشارکت شما که محدودمی گردد به قانونگذاری در سطح ملی (پارلمان) و یا امور محلی(شوراها) به نمایندگان واگذارمی شود.

اینکه ما مکانیزمهای مؤثر به غیر از امکان انحلال پارلمان در شرایط خاص برای برخورد با نمایندگانی که از حدود وظایف خود در دوره نمایندگی خارج شوند، نداریم یک حقیقت است ویکی از ایرادات دموکراسی غیرمستقیم. اما دراین نوع دموکراسی اولاً کلیه حق مشارکت واگذار نمی شود و ثانیاً مربوط به یک دوره معین است. برخی این اندیشه نادرست را مطرح می کنند که اگر شما فردی را انتخاب کردید، همه حقوق خود را به اوواگذارکرده اید. اما قابل ذکر است که انسان نمی تواند حق انتخاب خود را کلاً به فرد یا نهاد دیگری واگذارکند.

یک انتخابات موردقبول در حیطه دموکراسی به عنوان روش چگونه حالت اجرایی پیدامی کند؟

چنین انتخاباتی باید دارای این سه ویژگی باشد: ۱- مشارکت وجودداشته باشد ۲- رقابت وجودداشته باشد ۳- انتخابات عادلانه و منصفانه باشد.

مشکل ما عمدتاً در دو بخش رقابتی و منصفانه بودن انتخابات است. تضمین رقابت کاندیداها در شرایط کنونی در ایران نیز به نحوه نظارت بر انتخابات برمی گردد.

ما الآن دونهاد وزارت کشور و شورای نگهبان را داریم که در امر اجرا و نظارت بر انتخابات فعال هستند. اما تعبیر و تفسیری که شورای نگهبان از تأیید صلاحیت ها دارد گاه موردسؤال واقع می شود.

پاسخ

احمد نوری زاده به یک نقد

ناآگاه نیستم

آندرانیک هوویان، نویسنده ارمنی تبار در خصوص گفت وگو با احمد نوری زاده که بیان ویژگی های زبانی ارامنه بود، توضیحی فرستاد که در روزنامه منتشر شد و اکنون نوری زاده در نقد برخی گفته های هوویان پاسخی ارسال کرده است که به مثابه پایانی بر این بحث در پی می آید.

برخلاف ادعای آندرانیک هوویان در هیچ کجای آن مصاحبه زبان ارمنی را جزو خانواده زبان های ایرانی قلمداد نکرده ام بلکه جمله دقیق بنده در آن مصاحبه چنین بوده است: «... به طور کلی ملل ساکن در دوواحد جغرافیایی ایران و ارمنستان چه از لحاظ وابستگی های نژادی و چه از لحاظ مسائل فرهنگی دارای مشترکات بسیاری هستند. ایرانی ها و ارمنی ها از اقوام هند و اروپایی اند و زبان آنها نیز جزو خانواده زبان های هند و اروپایی است. علاوه براین وجود دوستی و همسایگی با تاریخ مکتوب هزاران ساله، باعث شده که این ملت ها دارای ویژگی های مشترک باشند. هم از نظر واژه گیری و عاریت پذیری های بسیار در آداب و سنن و هم باورها، اساطیر و هم زبان و فرهنگ. از این روست که زبان شناسان نامدار جهان زبان ارمنی را جزو خانواده زبان های ایرانی قلمداد می کردند. به سبب وجود ذخیره واژگانی بسیار غنی از زبان پارتی یا پهلوی اشکانی در زبان ارمنی که همه این واژه ها با ضبط حرکات به روزگار ما رسیده است. زنده یاد استاد محمدمعین معتقد بود اگر زبان شناسان می خواهند در زمینه زبان پارتی پژوهش کنند حتماً باید زبان قدیم و جدید ارمنی یعنی «گاربار» و «آشخرها بار» را یاد بگیرند چرا که در آن صورت می توانند به یک ذخیره واژگانی غنی از زبان پارتی دسترسی پیدا کنند...» من باور ندارم زبان شناس و پژوهشگر فرهیخته ای یافت شود که به این اظهارات بنده خرده بگیرد حالا که حرف به اینجا کشید باید عرض کنم که «هراچیا آجاریان» زبان شناس برجسته ارمنی اعلام می دارد که ۱۱۱۴ (هزار و صدوچهارده واژه) از زبان پارتی و دیگر زبان های ایرانی وارد زبان ارمنی شده و این در حالی است که دیگر زبان شناسان شمار این واژه های عاریتی را بسی بیشتر از این تعداد برآورد می کنند.

این شخص ارمنی تبار در جای دیگر ادعاکرده است که: آقای نوری زاده گفته اند: «ملت ارمنی از لحاظ زبانی در وهله اول از زبان های موسوم به زبان های ایرانی، بعد زبان یونانی و در مقیاس کوچک تر هم از زبان آشوری متأثر شده است» سپس با استفاده از اطلاعاتی که بنده در آثارم به فارس منتشر کرده ام. اعلام می دارد: «در سال ۶۱۲ پیش از میلاد حکومت ماد دولت آشور را منحل ساخت و برای همیشه از بین برد. ملت و زبانی به نام آشوری دیگر وجود نداشت که ارمنیان از آن زبان واژه گرفته باشند».

در پاسخ باید عرض کنم معمولاً یک پژوهشگر مرز میان باورهای دینی و ملیت یک قوم را با هم مخلوط نمی کند. این شخص ارمنی تبار خیلی راحت می توانست از خود سؤال کند آشوری های هم میهن ما چه زبانی تکلم می کنند. من از این شخص ارمنی تبار دعوت می کنم یک بار دیگر «کتاب تاریخ و فرهنگ ارمنستان» را که بنده تألیف کرده ام بخواند تا دریابد که بنده در مبحث «مسیحیت در ارمنستان» اشاره کرده ام که گریگور لوساوریچ اشاعه دهنده مسیحیت در ارمنستان شماری از کشیشان آشوری را با خود به ارمنستان آورد که مسیحیت را به زبان آشوری اشاعه می دادند و بیش از دو ـ سه دهه زبان و خط آشوری در ارمنستان رواج داشته است تا آنکه مسروب ماشتوتس حروف الفبای ارمنی را ابداع کرد و زبان نوشتاری ارمنی زبان رسمی وعظ وخطابه شد. گذشته از این آیا شکست حکومت آشور به معنی نابودی ملت آشوری نیز بوده است؟ این شخص ارمنی تبار شاید شنیده باشد که مدت های طولانی حروفی به نام حروف «دانی یلی» که یک کشیش مسیحی آشوری بود به مثابه زبان نوشتاری ارمنی مورد استفاده قرار می گرفت.

این شخص ارمنی تبار در جای دیگری می گوید: «... به «توتمیزم» مورد ادعای ایشان (احمد نوری زاده) هیچ یک از پژوهشگران توانای ایران زمین کوچکترین اشاره ای نکرده اند...» بنده در کتاب «تاریخ و فرهنگ ارمنستان» هم توتمیزم و جامعه توتمی در ارمنستان را بررسی کرده ام و هم اساطیر ارمنستان را و در هر دو این مباحث به وام گیری ارمنی ها از ایرانی ها و یونانی ها و دیگر ملل باستان اشاره هایی کرده ام. ایشان باید بدانند توتمیزم و جامعه توتمی در ایران و ارمنستان و یونان و دیگر نقاط جهان از جمله قبایل سرخ پوست آمریکای شمالی که منشأ لفظ توتم نزد قبیله «چیپه وی» سرخ پوست بوده به صورت Ot-tem تلفظ می شد و به معنی «نسل او»، «طایفه او» بوده و امروزه به پدیده های معنوی، روانی، جهان احساسی و باورهای انسانی به گونه ای یا این شیوه و زندگی انسان در دوران دیرینه سنگی ارتباط داشته باشد توتمیزم اطلاق می شود و ارمنی ها هم مثل همه ملل کهن در تاریخ باورهای کهن خود مبحثی به نام توتمیزم دارند. بنده فقط جهت اطلاع این شخص ارمنی تبار اشاره می کنم که ورزا در باورها و اساطیر «خت»ها که ارمنی ها وارث باورهای آنها نیز بوده اند مورد پرستش بوده و ایزدان ختی را در گردونه هایی تصویر می کردند که ورزاها آنها را می کشیدند. در سال ۱۹۰۸ میلادی در یکی از دره های آبادی «گقارکونی» ارمنستان که «مرتنپر» نامیده می شود یک مقبره بزرگ کشف شد که با سنگهای طبیعی نتراشیده ساخته شده بود. ویژگی های معماری مقبره نشان می داد که به دوران پیش از تاریخ تعلق دارد. درون این مقبره اسکلت یک ورزای بزرگ قرار داشت که به پهلوی راست افتاده بود و در کنار اسکلت، اشیایی یافت شده که نشان از برگزاری مراسم آیینی ویژه داشته اند. همچنین در حفاری منطقه موسوم به «شیطان داغ» واقع در آبادی «لوری» ارمنستان یک گور متعلق به دوره برنز کشف شد. این گور از دو گودال به هم چسبیده با دو صندوق تشکیل شده بود که در یکی از آنها دو اسکلت انسان قرار داشت و در دیگری بقایای اسکلت یک ورزا یا گاو. پژوهشگران ارمنی چنین فرض می کنند گور به ورزایی تعلق داشته که پرستیده می شده و با دو کاهن نگهبان و خدمتگزار خود به خاک سپرده شده است. علاوه بر اینها اسناد و شواهد دیگری همچون تندیس های گاو جنگی، ورزا و یا حیوانات شبیه به ورزا در اندازه های مختلف که به دوره برنز تعلق دارند در حفاری های ارمنستان کشف شده اند که نشان می دهند در ارمنستان زمانه کهن کیش پرستش ورزا به طور گسترده رواج داشته است.

علاوه بر ورزا و گاو، گوسفند (قوچ و میش) بره و نذرتاً بز نیز جزو حیواناتی بوده اند که در باورهای ابتدایی ارمنی های بدوی و بومیان ارمنستان موجودات قابل پرستش به شمار می آمدند.

استفاده از نقش مایه حیوانات و گیاهان در نقاشی های تزیینی و پیکرتراشی که در قرنهای دهم تا پانزدهم اوج شکوفایی و تکامل خود را در هنر معماری ارمنستان پشت سر گذاشته است و در بناهای کلیساها و پرستشگاهها و تا حدودی نیز در قلعه سازی و باروهای شهرها متجلی شده است هیچ توجیهی نمی تواند داشته باشد جز آنکه بپذیریم استفاده از این نقش مایه ها بقایای باورهای توتمیستی در ارمنستان بوده اند. پژوهشگران ارمنی در ارمنستان غربی و ارمنستان شرقی بناهایی کشف کرده اند که بر آنها نقش مایه هایی وجود دارد که بی گمان حیوانات نقاشی شده در آنها توتم های حامی شهرهای یادشده به حساب می آمده اند. اگر بخواهیم به کیش پرستش توتم هایی مانند قوچ و بز و خوک و گراز و دیگر جانوران در ارمنستان کهن اشاره کنیم مثنوی هفتادمن کاغذ خواهد شد که از حوصله این مقال خارج است. در خاتمه این اشاره باید به این شخص ارمنی تبار عرض کنم که «آواز درناجان ز کجا می آیی؟» که خیلی هم مورد علاقه ارمنی ها است منشأ توتمیستی دارد. امیدوارم با این اشاره های اندک برای این شخص ارمنی تبار جای تردید نمانده باشد که در ارمنستان هم توتمیزم رواج داشته است.

این شخص ارمنی تبار در جای دیگری اعلام می دارد: «...ایرانیان هرگز آب، سنگ و آتش را نپرستیده اند که ارمنیان از آنان اقتباس کرده باشند...»

در پاسخ این ادعای ایشان باید عرض کنم:

در باورهای اساطیری و افسانه ای کهن ملتهای مختلف آب نقش اساسی دارد و ایزدان، شاهان و قهرمانان به گونه ای با آب ربط داده می شدند. فریدون برای گشودن پایتخت ضحاک از اروندرود می گذرد، زرتشت برای رسیدن به دیدار هرمزد از آب «دائیتی» می گذرد، اردشیر برای رسیدن به سلطنت به کنار دریامی رود و از آن پس بر اردوان پنجم غلبه می کند، قباد در اساطیر کهن ایرانی از آب گرفته می شود ورودابه که نام مادر رستم است با آب و رود پیوند دارد. نام خودرستم نیز بیانگر گونه ای ارتباط با آب است. ریشه نام رستم را به معنی رودخانه ای که به خارج جاری باشد تفسیر می کنند. دریای مقدس در اساطیر ایران باستان «وروکشه» یا «فراخ کرت» نامیده می شد که در آن سوی قله کوه البرز قرار داشت. این دریا به اندازه ای بزرگ تصور می شد که هزار دریاچه را شامل می شد و چشمه های ایزدبانو ایران باستان آناهیتا نیز از آن جمله بودند. در ایران باستان آناهیتا (ناهید) ایزدبانو «اردوی سورا آناهیتا» یعنی: «آبهای نیرومند بی آلایش» لقب داشت و سرچشمه همه آبهای روی زمین شمرده می شد. «اوشیدرمنجی» نیز که براساس روایتهای اساطیری از یک دختر پانزده ساله باکره که در دریاچه ای که در آن نطفه زرتشت نگهداری می شود آب تنی می کند و باروز می شود، زاده خواهد شد. میترا پرستان بر این باور بودند که میترا با تیر و کمان خود قادر است از سنگ خارآب به در آورد و چشمه ای پدید آورد که هیچگاه نخشکد.

در آیین مهرپرستی سنگ و صخره نماد گنبد آسمان بود. این شخص ارمنی تبار اگر با توتمیزم در ایران باستان و ارمنستان کهن آشنایی می داشت و با باورهای کهن ارمنی ها هم آشنا می بود هرگز اینگونه بی مایه افاضله فضل نمی کرد. اگر با حماسه ملی ـ افسانه ای خود «ساسونسنی دوایت» آشنایی داشته باشید خواهید دید که در این حماسه ملی همه قهرمانان از آب زاده می شوند و کورگیک جلالی اسب معجزه گر افسانه ای حماسه از دریا پدید می آید و آخرین قهرمان این نسل از قهرمانان در دل سنگ جای می گیرد. در کتاب «صد سال شعر ارمنی» من ترجمه بیش از پانصد شعر و منظومه ارمنی جای گرفته و یک چنین کتابی در طول هفتاد سال حکومت شورایی در ارمنستان حتی به زبان ارمنی هم منتشر نشد. من در این کتاب همه شعرهای شاعران ارمنی را به صورت شعر فارسی بازآفرینی کرده ام. به این ترتیب که اثر شعری شاعر ارمنی با گذر از صافی ترجمه احمد نوری زاده صورت شعری فارسی یافته است و این موضوع را بنده در گفت وگوهای مطبوعاتی، رادیو و تلویزیونی خود چه در ایران و چه در ارمنستان بارها اعلام کرده ام. یعنی شعر یک شاعر ارمنی به صورت محصول مشترک آن شاعر با احمد نوری زاده درآمده است.

این شخص ارمنی تبار در خاتمه چنین می آورد: «اطلاعات آقای احمد نوری زاده از زبان ارمنی... بسیار ناقص است چگونه به خود اجازه می دهد با ترجمه شعر شاعران ارمنی خود را بنیانگذار مکتب ارمنی شناسی بنامد در صورتی که مکتب ارمنی شناسی در سال ۱۳۴۶ به همت تعدادی از پژوهشگران ارمنی بنیانگذاری شده است.» در پاسخ این ادعا باید عرض کنم ارمنی شناسی مفهومی عام است که همه عرصه ها و همه اشخاص اعم از شهروندان ارمنستان یا ارمنی های پراکنده در همه کشورهای جهان را شامل می شود. بنده به استناد تاریخ تنها متفکر ایرانی فارسی زبان هستم که به زبان ارمنی تسلط کامل دارم و به هر دو زبان قدیم و جدید ارمنی مانند یک ادیب ارمنی تکلم می کنم و آنچه که بنده پایه گذار آن در ایران هستم ارمنی شناسی فارسی است و نه ارمنی شناسی به طور عام. متأسفانه آشنایی ارمنی هایی چون [ایشان] با زبان فارسی در حدی است که تنها می توانند مشکلات روزمره معیشتی خود را رفع و رجوع کنند و به هیچ وجه به زبان ادبی ـ علمی و فرهنگی فارسی آشنایی ندارند و تاکنون نیز اگر به خاطر علایق ملی چند خطی نوشته اند نیازمند بازنویسی به فارسی، به هیچ وجه از سوی خوانندگان فرهیخته فارسی زبان مورد استقبال واقع نشده است.